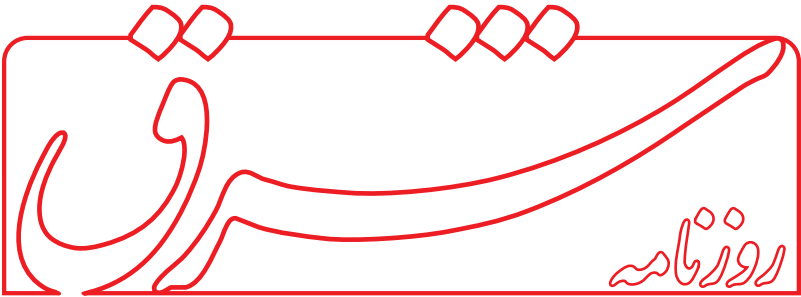




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شوق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ شماره: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۳۳-۲۲
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharghnewsaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۱۱ اذان مغرب ۲۰:۳۹ اذان صبح فردا ۴:۲۱ طلوع آفتاب ۶:۰۳



چهارشنبه ۲۸ تیر ۱۳۹۱ - ۲۸ شعبان ۱۴۳۳ - ۱۸ ژوئیه ۲۰۱۲ - سال نهم - شماره پیاپی ۱۵۸۰ - شماره ۶۵۵ دوره جدید - ۲۰ صفحه

بررسی نظریه‌های دولت—ملت در موسسه پرش



شرق: در ادامه برگزاری سلسله نشست‌های تبیین اندیشه، نشست «نظریه‌های دولت—ملت» در محل موسسه پرش برگزار خواهد شد. در این نشست احسان شریعتی درباره «هایدگر؛ مفهوم دولت‌شهر در یونان باستان»، نادر فتوره‌چی درباره «آرنت—آگمن؛ پروپلماتیک فرد—شهروند» و آرش ویسی با موضوع «فوکو؛ فرآیند زیست—سیاست»، سخنرانی خواهند کرد. این موسسه اعلام کرد که شروع نشست «نظریه‌های دولت—ملت» روز پنجشنبه ۲۹ تیرماه از ساعت ۱۷ و ورود برای عموم آزاد خواهد بود.

چهارشنبه‌خوانی

صبح زیبای ماه «آوریل»

بهاره رهنما



■ برای خواندن یک کتاب، گاهی فقط یک اسم کافی است، اسمی که آنچنان کنجکاویت می‌کند که امکان ندارد از کسی که حتی در یک ملاقات کوتاه تازه دیدیش هم بخواهی که چند لحظه کتاب را به تو بدهد تا تورقش کنی. «هاروکی موراکامی» نویسنده جذاب و عجیب شرقی تبار که همین هفته پیش کتاب دیگری از او را معرفی کردم، باز هم نویسنده کتاب انتخابی این هفته من است. نشرش «تالت» و ترجمه‌اش هم از «حمود مرادی» است. باتاتان هست که نوشته بودم «موراکامی» یک جمله کلیدی و جادویی در کتاب «کافکا در ساحل» دارد؟ همان که: «کافی‌ست تو مرا از یاد نبری، آنگاه اگر تمام دنیا هم مرا از یاد ببرند، باکیم نیست.» در این کتاب هم موراکامی در مجموعه هشت‌داستان کوتاهی که برای شما روایت می‌کند، از این دست لحظه و جمله‌ها که می‌رود توی سرت و می‌شود ورد جادویی خیلی از لحظه‌های عمرت، زی‌ساد دارد. اما این بار چیزهایی بیشتر از جنس زندگی هستند تا به آن شاعرانگی که در «کافکا در ساحل» موج می‌زند. مجموعه داستان‌های کوتاه موراکامی که خواندن یکی دیگرش به نام «کجا ممکن است پیدایش کنم؟» را هم در خلال همین یادداشت به شما پیشنهاد می‌کنم، یک تفاوت ویژه و یک حسن بزرگ نسبت به سایر مجموعه داستان‌های کوتاه دارد و آن اینکه عجیب شبیه رمان یا یک داستان بلند فضای واحد و پیگیری را به ذهن خواننده متبادر می‌کند و حس کنده‌شدن از یک داستان و رفتن به داستان بعدی بیشتر شبیه به هم پیوستن دو تکه ابر است تا تکدن از یک داستان کوتاه و شروع یک داستان کوتاه دیگر برای خوانندگانی که فضای ذهنی و سلیقه‌ای شان طوری است که معمولا داستان‌های واحد و طولانی را ترجیح می‌دهند این توصیه را دارم که مجموعه داستان «دین دفتر صدردصد دلخواه در صبح زیبای ماه آوریل» را از دست ندهند، جدا از آنکه خود اسمش هم به تنهایی آنقدر جادویی است که ممکن است اتفاقات خوبی را برایتان رقم بزند.



کارتون‌خواپ

هادی حیدری

cartoononline.persianblog.ir



به یاد «خسرو»ی سینمای ایران



داریوش مهرجویی

خیلی زود، چهارسال گذشت. جای تاسف دارد که این پدیده شگفت‌انگیز سینمای ایران «خسرو شکیبایی» این همه زود، پیش از ایفای نقش‌های شگفت‌تر، از میان ما رفت. چهارسال شد و او حالا در میان ما نیست. اما فیلم‌هایش همچنان زنده و جان‌دار مدام میان ما هستند. همچون «هامون»، «سارا»، «پری»، «بانو»، «یکس» و «ختردایی گم شده» که به نظرم بهترین بازی او و بهترین شگفتی خسروی سینمای ماست، پادش بخیر و جلودان.

کلبه‌مشاهیر

«کریستف کلمب» در «جزیره قناری»

می‌کشید) روبه‌رو شدم. طوطی‌های قرمز و آبی بزرگی در حال حاضر ساکنان دایمی این خانه هستند. طوطی آبی، مرا به داخل اتاق دربانوردی راهنمایی کرد. اینجا ماکت‌هایی از کشتی‌های «کلمب»، ابزارهای دربانوردی و اندازه‌گیری، نقشه سفرهای او و مراحل کشف آمریکا به نمایش گذاشته شده است. اتاق دیگر شبیه درون

در دوران بچگی، یکی از محبوب‌ترین بازی‌ها، کشف قاره آمریکا در خانه مادر بزرگم بود؛ این سفر از طبقه بالا



شروع و به زیرزمینی که پُر بود از بوی ادویه و سبزی خشک، صندوق‌های قدیمی و کوزه‌های ترشی و جیع‌های وحشتناک سرخوستی خواهرم و سرکوب و به اسارت بردن ما توسط پدرم، ختم می‌شد.

خانه / موزه «کریستف کلمب» rr شهر «لاس پالمس» (Las Pa mas) در «جزیره قناری» قرار دارد. این خانه محل اقامت موقت «کلمب» قبل از سفرهای دریایی‌اش که منجر به کشف قاره آمریکا شد، بوده است. مثل خانه‌های قدیم ایران، در اصلی خانه به یک فضای ورودی و بعد به یک حیاط و اندرونی باز می‌شود. حیاط در وسط خانه است و در آن درختان بلند و گیاهان مختلفی کاشته شده. دور تا دور حیاط، اتاق‌هایی که پالکن باریک و چوبی طبقه بالا روی آنها سلهای انداخته، کنار هم قرار دارند. خانه با کفیوش سنگ، سقف‌ها،



پشت‌دری‌ها و ترده‌هایی که با چوب خراطی شده تزئین شده‌اند و دیوارهایی با رنگ‌های بسیار پررنگ، محیطی آرامش‌بخش و زیبا دارد. چهار توب قدیمی و یک حوض سنگی با ماهی‌های قرمز درون آن و نیمکت‌های راحتی که در سایه قرار دارند، زیبایی حیاط و آفتاب، بسیار دعوت‌کننده‌ هستند.

فضای اینجا دوباره مرا به ایام قدیم برده بود که با صدای جینی از جا پریدم؛ یک لحظه با تعجب به در اتاق نگاه کردم و انتظار داشتم خواهرم بیرون بیاید که با یک طوطی بسیار زیبا و خوش آب و رنگ (مثل خواهرم جیغ

دکه

«چشم‌انداز ایران» منتشر شد

شماره ۷۳ دومانه‌نامه سیاسی-راهبردی «چشم‌انداز ایران» از دی‌بهشت و خرداد ۹۱ منتشر شد. یادم‌ان «عزت‌الله سحابی» با مطالبی از محمد بیست‌نگار، فریبرز ربییس‌دانه، سعید لیلاز، عباس عابدی و... گفت‌وگو و مقالاتی از امیرحمود حریرچی، پیام روشنفکر و زینب آذیراک از دیگر مطالب



برش از اخبار

نمایشگاه الکترونیکی همزمان با جشنواره «شوق انتظار»

سال آینده همزمان با برگزاری اعیاد شعبانیه و جشنواره «شوق انتظار»، نمایشگاه محصولات الکترونیکی برای آرایه وسایل باکیفیت آذین‌بندی اعیاد برگزار می‌شود؛به گزارش روابطعمومی سازمان زیباسازی شهر تهران، سیدمحمدجواد شوشتری، مدیرعامل سازمان زیباسازی شهر تهران ضمن اعلام این خبر افزود: «با تجربه‌هایی که از برگزاری جشنواره «شوق انتظار» و «۱۱۰ کوچه منتظر» به دست آمد، تصمیم گرفتیم تا برای سال آینده نمایشگاهی از

رادیویی‌ها بخوانند

کم کن این صدارو



علیرضا امیرحاجبی

■ پنجشنبه هفته پیش درست روزی که خبر مرگ «استاد سمندریان» زمین و زمان را تحت‌تاثیر قرار داده بود، در حال رفتن به سمت منزل «نادر مشایخی» بودم تا به بهانه مجموعه اجراهایی در بزرگداشت «جان کیچ» هنرمند نامدار آمریکایی در تهران یک گبی با هم بزнім و به یکی از علایق مشترکمان بپردازیم؛ «موسیقی اتفاقی» و سایر موارد. به‌طور کلی کیچ شخصیت عجیب و دوست‌داشتنی اما نه چندان محبوبی بود که بسیاری یا مسخره‌اش می‌کردند یا به او بد و بیراه می‌گفتند. روزی یکی از آهنگسازان محافظه‌کار به کیچ گفته بود: «این چه مسخره بازی است که در میاری؟ اسمش رو هم گذاشتی موسیقی؟» کیچ بلافاصله با طنزی ریشه گرفته از گزین گویی‌های راهبان بودایی می‌گوید: «خب اگر مزاحمتی ایجاد میکنه شما اسمش را چیز دیگری بگذار.»

موسیقی کیچ سرآغاز جدیدی برای تغییر بود و تغییر جایگاه مخاطب یا شنونده از سمت فاعلی درمانده که تنها سهمش از یک اجرا، یک صندلی است و دیگر هیچ. همه چیز و همه جا برای کیچ می‌توانست منبع الهام جهت ساخت و تولید اصواتی متوازن اما جدید باشد. ارتباط کیچ با فلسفه دن بودیسم از طریق «پرفسور سوزوکی» نیز در این بین کمک فراوانی به وی کرد و از آن پس بود که دو فاز خلاقیت‌های کیچ پشت سرهم مجال ظهور پیدا کرد؛ از طرفی به امر «تفاقی» به مثابه یک نیروی پنهان در طبیعت توجه بیشتری کرد و از آن طرف دیگر مفهوم «نامعین» بودن را در بسیاری از آثارش به کار گرفت. هنر اتفاقات و پیشامدها به آثار کیچ محدود نماند و هنرمندان بزرگی چون «آلن کارو» در بخش پرفورمنس و چیمان از این فلسفه بهره‌های فراوانی بردند. ایده اتفاق آزادی زیادی به هنرمندان داده بود. کیچ در مجموعه یادداشت‌هایی از تجارب حیرت‌آورش در این زمینه سخن گفته است که امیدوارم روزی فرصتی به دست آید و ترجمه آنها را شروع کنم که خیلی ارزشمند هستند. کیچ در بخشی از این یادداشت‌ها از خاطره‌ای می‌گوید که نفس و ماهیت رویدادها را به همگان نشان می‌دهد: «کریستین ولف» آهنگساز و یکی از دوستان کیچ در منزلش مشغول نواختن پیانو بوده و تعدادی از دوستان نیز در سکوت به هنرنمایی ولف گوش می‌دادند. باز بودن پنجره باعث می‌شود تا یکی از دوستان با اعتراض به سمت پنجره برود تا با بستن آن توجهات را به نوازندگی ولف جلب کند. این کاری کاملاً عادی و منطقی است اما ولف بلافاصله می‌گوید: پنجره را نبندید لطفا، چون صدای محیط خارج از اتاق خود بخشی از ساختار این موسیقی است.

کیچ در مجموعه گفت‌وگوهای رادیویی با دوست آهنگسازش مورتن فیلدمن به نحو دیگری به دخالت طبیعت و محیط در موسیقی اشاره می‌کند. وی می‌گوید: روزی در کنار ساحل قدم می‌زدم. مردم فراوانی در گوشه و کنار نشسته بودند. رادیوهای متعددی روشن بود و از هر کدامشان صدایی به گوش می‌رسید. ترکیب جالب توجهی بود. از دور فکر کردم که یک ارکستر در حال اجرای یکی از قطعات من است. بسیاری از قطعات کیچ قابلیت آن را دارند تا توسط افرادی اجرا شوند که چیز زیادی از نت‌خوانی و موسیقی نمی‌دانند. تعدادی از دستورالعمل‌های کیچ برای موسیقی اتفاقی بسیار ساده و قابل فهم است و البته بسیاری دیگر از آنها پیچیده و غیرقابل فهم حتی برای حرفه‌ای‌ها.

چیزی نمانده بود به میدان تجریش برسیم. در کنار راننده تاکسی خوش‌صحنی نشسته بودم که از هر دری سخنی می‌گفت. رادیوی تاکسی روشن بود. برنامه‌ای پخش می‌شد که بعداً فهمیدم اسمش رادیو پنجشنبه است؛ برنامه‌ای متنوع، شاد و پرنرژی که مخصوص پخش آهنگ‌های درخواستی است. البته فقط و فقط آهنگ‌های مفخم پاپ. ما که اعتراضی نداریم همین موسیقی پاپ هم از سر شخص بنده زیادی است. اما یک حرف مجری این برنامه خیلی برابم عجیب بود که چندین بار هم تکرارش کرد و آن اینکـه: «اگر می‌خواهید این برنامه رو گوش کنید، صدای رادیو را باید تا آخر زیاد کنید.» به به، چشم و دلم روشن. در یک رسانه همگانی با این طیف گسترده مخاطب، چنین پیشنهادی؟ دوست عزیز مجری آخه این چه حرف بی‌ربط و خطرناکیه که می‌زنی؟ چرا باید نزدیک‌ظهر صدای رادیو را تا آخر زیاد کنیم؟ بابا ناسلامتی شماها رادیویی هستید. با صدا و موسیقی سرو کار دارید. باید به فیزیک صوت و سیستم شنوایی انسان حساس‌تر باشید. فکر می‌کنید هر چه صدابلندتر باشه، هیچان بالاتر میره؟ واقعا تعجب کردم. رسیدیم آخر خط میدان تجریش. زنگ زدم به یکی از دوستانم در رادیو تهران. گفتم این برنامه دیرش کیه؟ اسم مجری‌اش چیه؟ دوستم گفت: چی شده؟ باز می‌خوای گیر بدی به یکی؟ سوزه کم آوردی؟ گفتم: کار از سوزه‌بایی گذشته، رسیده به فراخوانی برای عملیات انتحاری بر ضد سیستم شنوایی.

